

متن پرسش

با سلام خدمت شما استاد بزرگوار! من در اینترنت به مطالبی درباره نقد کتاب از برهان تا عرفان برخوردم. در صورت امکان اگر جوابی دارید مر قوم بفرمایید. متن زیر: «نقدی بر جزوه از برهان تا عرفان □ قسمت اولآثار و مقالات ۶۳ مشاهده استاد محقق حاج شیخ حسن میلانی اشاره «از برهان تا عرفان» [۱] عنوان کتابی است که به تبیین معرفت خداوند و رابطه خدا و خلق بر اساس نظریات فلاسفه و عرفا پرداخته است. استاد عالی مقام حوزه علمیه قم، علامه‌ی محقق جناب آقای «حاج شیخ حسن میلانی»، عالمانه به نقد این کتاب پرداخته که طالبان حق را به دقت در مطالب آن دعوت می‌کنیم. [۲] * * * * با توجه به آن چه پیشاپیش در نقد عقیده عرفا، و بطلان نظریه وحدت وجود بیان داشتیم [۳] نیازی به تبیین مواضع اشکال آن نمی‌بینیم، و در عین حال به برخی از موارد نادرست، و مخالف با عقل و برهان و وحی در آن اشاره می‌نماییم. کتاب مذکور می‌نویسد: هر موجودی یا باید «عین وجود» باشد و یا از «عین وجود» به وجود آمده باشد. و می‌نویسد: عین وجود، مثل عین شیرینی که تماماً شیرینی است، «عین وجود» هم تماماً وجود است و هیچ جنبه عدمی در آن راه ندارد. (ص ۲۴) نقد و اشکال: وجود عین شیرینی محال ذاتی است و در خارج هم هرگز عین شیرینی وجود ندارد و همین طور وجود حقیقتی به نام «عین وجود» هم تصوری باطل است و تا کنون هیچ عاقلی در مقابل چیزهای شیرین یا سفید یا ... معتقد به وجود چیزی به نام عین شیرینی!! یا عین سفیدی!! نبوده است لذا فلاسفه هم مجبور شده‌اند حرف خود را برگردانند و بگویند: منظور ما از عین وجود، کلّ اشیاء موجود است! [۴] درست مانند این که کسی بگوید: منظور من از عین شیرینی تمام شیرینی‌های خارجی است! که البته در این صورت اصل مدّعی خود را نقض کرده و به بطلان آن اعتراف کرده است. و می‌نویسد: «عین وجود»، «عین کمال» است و کمالی بالاتر برای آن قابل تصوّر نیست، به اصطلاح «لا یُتَصَوَّرُ ما هو اَتَمُّ منه» یعنی موجودی کامل‌تر از آن قابل تصوّر نیست. (ص ۲۵) نقد و اشکال: هر حقیقتی که بتوان برای آن کمال و نقص، و بالاتر و پایین‌تر فرض و یا تصوّر کرد هرگز دارای کمال مطلق نخواهد شد، بلکه در هر مرتبه‌ای که فرض شود باز هم وجود مرتبه‌ای فراتر از آن برایش ممکن است و محال است افرادی نامتناهی از آن حقیقت محقق شود زیرا کمال و نقص و زیاده و نقصان از خصائص حقیقت متجزی و مخلوق است، درست مانند عدد که کسی نمی‌تواند پایانی برای آن تصوّر کند و وجود عدد نامتناهی ذاتاً محال است؛ علاوه بر این که در فرض مذکور لازم می‌آید که ذات واجب الوجود ایشان دارای بی‌نهایت اجزا و مراتب وجودی باشد و این هم مطلبی است واضح البطلان که توضیح بیش‌تر آن در آینده می‌آید. در ادامه همین مطلب آمده است که:

(رابطه عین وجود با موجودات مثل رابطه شخص بتاً با ساختمان یا مثل رابطه بین گوسفند و پشم آن نیست، بلکه «بود یا هستی» شیء را به شیء می‌دهد) (ص ۲۶) نقد و اشکال: در فلسفه و عرفان به هیچ عنوان، وجود دادن حقیقی به اشیاء قابل قبول نیست، بلکه فلاسفه و عرفاء معتقدند که وجود، حقیقتی ازلی و ابدی است که هر لحظه به صورتی در می‌آید و اصلاً خالق و مخلوقی و خلقت و وجود دادنی در کار نیست، بلکه تنها یک وجود است که به اطوار و اشکال و صورت‌های مختلف در می‌آید. چنان‌که می‌گویند: *إِنَّ المَاهِيَّاتِ الإِمكَانِيَّةَ امُورَ عَدَمِيَّةٍ ... بِمَعْنِي أَنَّهَا غَيْرُ مَوْجُودَةٍ لَّا فِي حَدِّ أَنْفُسِهَا بِحَسَبِ ذَوَاتِهَا وَ لَّا بِحَسَبِ الوَاقِعِ؛ لِأَنَّ مَا لَا يَكُونُ وَجُوداً وَلَا مَوْجُوداً فِي حَدِّ نَفْسِهِ لَا يَمكُنُ أَنْ يَصِيرَ مَوْجُوداً بِتَأْثِيرِ الغَيْرِ وَ إِفَاضَتِهِ، بَلِ المَوْجُودُ هُوَ الِوَجُودُ وَ أَطْوَارُهُ وَ شُؤُونُهُ وَ أَنْحَاؤُهُ.* «أسفار، ۲/۳۴۱» بنابراین بر اساس مبانی کتاب رابطه‌ی خدا و خلق دقیقاً همان رابطه‌ی گوسفند با پشم آن، و دریا و موج آن، و کل با اجزای آن خواهد بود اگر چه خودشان متوجه این تناقض‌گویی نشده و منکر آن باشند. در بند ۴ در توضیح هویت تعلقی گفته شده است: در رابطه با ایجاد پدیده‌ها از عین وجود، جز وجود صادر نمی‌شود، در واقع عین وجود تجلی کرده و در نتیجه این تجلی، مخلوقات حاصل شده، و همه عالم تجلی عین وجود است. یعنی رابطه مخلوق با خالق مثل رابطه کوزه با کوزه‌گر نیست که دوگانگی در میان باشد، چرا که از عین وجود جز وجود صادر نمی‌شوند، پس بین عین وجود و موجودات یگانگی در میان است. یعنی عین وجود جلوه کرده و مخلوقات همان جلوه و تجلی عین وجودند، به این نوع رابطه که بین علت و معلول دوگانگی نیست، تجلی می‌گویند... یعنی یک وجود در صحنه است (کاملاً دقت شود) همراه با شدت و ضعف، که مرتبه‌اعلای آن، وجود مطلق یا عین وجود و عین کمال است و مراتب پائین آن، وجودات ضعیف‌ترند) «ص ۲۷ و ۲۸» نقد و اشکال: رابطه‌ی خالق و مخلوق نه مانند کوزه و کوزه‌گر است و نه مانند تجلی یک چیز به صورت‌های مختلف. بدیهی است در هر دو صورت لازم می‌آید خالق و مخلوقی در کار نباشد، در حالی که خالق متعال واقعاً وجود دهنده و آفریننده اشیاء می‌باشد و آن‌ها را پس از نیستی واقعی آن‌ها وجود داده و آفریده است و واقعاً غیر مخلوقات خود می‌باشد. و هر کس خالق متعال را غیر مخلوقات خود ندانسته و بین آن دو دوگانگی حقیقی قائل نباشد آگاهانه یا ناخودآگاه، عقیده دهریان و منکران وجود خداوند متعال را پذیرفته است. اما در مورد بطلان قسمت دوم سخن ایشان که تصریح کردند: یک وجود بیشتر در صحنه نیست که مرتبه‌شده (مرتبه نامتناهی) همان یک وجود، واجب است و مرتبه ضعیفه آن، ممکنات و مخلوقات هستند، باید بگوئیم: اولاً: حقیقتی که دارای مراتب باشد - بگونه‌ای که هر مرتبه‌ای از آن که فرض شود مرتبه‌ای فراتر از آن قابل تصوّر باشد - سلسله‌ای عددی و وجودی متجزی بوده، و نامتناهی لایق‌فی (غیر ایستا) نامیده می‌شود. مانند عمر جاویدان اهل بهشت که دائماً قابل زیادت است ولی افراد آن هر چه زیاد شوند پیوسته محدود و متناهی خواهند بود، چنین حقیقتی محال است به وجود مرتبه‌ای منتهی شود که نامتناهی حقیقی (با صرف نظر از این که وجود نامتناهی حقیقی محالیت ذاتی دارد) باشد، تا این که ممکن باشد نام آن را واجب الوجود یا غیر آن بگذاریم.

ثانیاً: تناهی و عدم تناهی مانند ملکه و عدم، موضوع آن حقائق متجزی و عددی است لذا اگر حقیقتی متجزی و عددی نبود ائصافش به تناهی یا عدم تناهی موضوعاً باطل است، به همین خاطر خداوند متعال که جزء و کلّ و مقدار و عدد و زمان و مکان ندارد، ذاتاً به کوچکی و بزرگی، و کمی و زیادی، و تناهی و عدم تناهی وصف نمی‌شود. و چنان‌چه کسی نامتناهی را موجودی حقیقی بداند و در عین حال بگوید: «این موجود نامتناهی جزء ندارد!» معنای نامتناهی را نفهمیده چرا که توجه ندارد موضوع تناهی و عدم تناهی مقدار و اجزا است و قابلیت زیاده و نقصان خاصیت ذات مقداری و شیء دارای اجزاء می‌باشد. و سخن او درست مانند سخن کسی است که معنای جسم را نفهمیده و نداند که موضوع تصوّر جسمیت طول و عرض و عمق است سپس در مورد خداوند بگوید: «خداوند جسمی است که نه طول دارد و نه عرض و نه ارتفاع و نه زمان و نه مکان و نه...». از جهت معنای لغوی نیز کلمات «متناهی» و «نامتناهی»، «محدود» و «غیرمحدود» تنها در مورد موضوعاتی به کار می‌رود که دارای کشش و امتداد و اجزا باشند. برخی پنداشته‌اند که در روایات اهل بیت علیهم السلام خداوند متعال با عنوان «نامتناهی» وصف شده است، این افراد اشتبهاً تقابل متناهی و نامتناهی را تقابل دو معنای نقیض انگاشته و روایاتی را که برای بیان فراتری ذات خداوند متعال از قابلیت ائصاف به اوصاف مخلوقات و مقداریات و حقائق قابل زیاده و نقصان وارد شده است، به معنای نامتناهی ساخته اوهام خود - که وجود آن ذاتاً محال است - حمل کرده‌اند. لذا هیچ یک از علمای اعلام متقدم قائل به نامتناهی بودن خدای تبارک و تعالی نشدند، بلکه وجود نامتناهی را محال دانستند [۵] و خود فلاسفه هم اعتراف کرده‌اند [۶] که تا هزار سال پس از ظهور اسلام، نام و نشانی از نامتناهی بودن خدا در کلمات فلاسفه اسلامی وجود نداشته است. اصولاً باید دانست که در طول تاریخ اعتقادی شیعی، اعتقاد به محال بودن وجود نامتناهی از امور مسلم و بدیهی بوده است، و اعتقاد به آن توسط فلاسفه یونان و عرفای اهل سنت در بین برخی از ایشان رخنه کرده است. ثالثاً: بر اساس برهان قطعی عقلی و ضرورت غیر قابل انکار مکتب وحی و شرع، آفریننده و خالق و علت حقیقی وجود مخلوقات آن است که آن‌ها را ایجاد کرده باشد، ولی چنانچه علت و معلول را این‌گونه تفسیر کنیم که: معلول در واقع هستی تنزل یافته علت است. (رجوع شود به: از برهان تا عرفان، طاهرزاده، اصغر، ص ۲۶ و ۳۲).

معلول از خودش وجود مستقلی ندارد (ص ۲۹). بدون شك مخلوقات را اجزای وجود خداوند دانسته‌ایم نه مخلوقات او. شکی نیست که مخلوقات، در هستی خود، هرگز مستقل نیستند، اما عدم استقلال وجودی اشیاء، به این نحو نیست که وجود آن‌ها تنزل ذات خداوند متعال باشد، بلکه وضوحاً به این معنی است که وجود و بقای آن‌ها وابسته به اراده و مشیت و ایجاد خداوند می‌باشد و بدون آفرینش و مشیت او وجود و بقا نخواهند داشت. رابعاً: موجودی که دارای بی‌نهایت مراتب وجودی فرض شده باشد دارای بی‌نهایت اجزاء می‌باشد، و اعتقاد به واجب الوجودی که مرکب از بی‌نهایت اجزاء باشد (که تنها معنای واقعی ترکیب نیز همین است، نه ترکیب از وجود و عدم که فلسفه می‌گوید [۷] و صرفاً امری اعتباری می‌باشد و بدون جهت آن را از اقسام ترکیب، بلکه بدترین اقسام

ترکیب نامیده‌اند) در حقیقت اعتقاد به بی‌نهایت واجب الوجود می‌باشد، نه اعتقاد به خدای واحد یگانه بی‌نظیری که ذاتاً غیر قابل انقسام و تولید و تولّد و صدور و تجلّی و ظهور و تصوّر و توهم است. کتاب از برهان تا عرفان در ادامه در صفحه ۳۰ در مورد رابطه بین ممکن الوجود با واجب الوجود بیان می‌دارد: (رابطه بین ممکن الوجودها با واجب الوجود مثل رابطه صور ذهنی است با ما). نقد و اشکال: فلسفه و عرفان رابطه وجودی نفس با صور ذهنی را عینیت و اتّحاد و یگانگی می‌داند [۸] نه خالقیت و مخلوقیت واقعی، و بطلان این عقیده نیازی به توضیح ندارد. در صفحه ۳۱ کتاب مذکور بیان شد که: هر معلولی نسبت به علّت حقیقی و موجد خویشتن یک وجود سرابی است که در نفس و ذات خود فاقد واقعیت و هستی است... قرآن می‌فرماید: «یا ایّها الناس أنتم الفقراء إلى الله و الله هو الغنی الحمید» یعنی ای مردم شما در ذات خود فقیرانی هستید وابسته به خدا، و خدا غنی و حمید است. بنابراین خداوند خودش و کمالش به خودش است و بقیّه مخلوقات همه و همه در ذات خود فقیر إلى الله هستند یعنی در ذات خود عدمی‌اند، ولی عدمی که به خالق خود وصل است، و به وجود خدا موجود است. نقد و اشکال: ابتداءً باید متذکّر شویم که در این‌جا گفته شد: وجود معلول نسبت به وجود علّت یک وجود سرابی است. ولی در صفحه ۵۲ آمده است: کثرت در جهان امکان به آیت و ظهور برمی‌گردد، نه این که به عنوان سراب قلمداد شود. و این تناقضی واضح و آشکار است، البته این گونه تناقض‌گویی‌ها مختصّ به مؤلّف کتاب نیست بلکه بیشتر مطالب فلاسفه و عرفا از همین قبیل است که در یک جا می‌گویند: علّت و معلول داریم، و در جای دیگر می‌گویند: علّت و معلول نداریم [۹]؛ در یک جا می‌گویند: خالق و مخلوق داریم، و در جای دیگر می‌گویند: خالق و مخلوق نداریم؛ در یک جا می‌گویند: واجب و ممکن داریم، و در جای دیگر می‌گویند: واجب و ممکن نداریم [۱۰]. معنایی که در مورد آیه «یا ایّها الناس أنتم الفقراء إلى الله و الله هو الغنی الحمید» گفته شد، قطعاً تحریف معنای آیه بوده و برخلاف ضروریات دین و کتاب و سنّت می‌باشد، علاوه بر آن که وصل بودن «عدم» به ذات خالق خود! اصلاً معنای درستی ندارد. در صفحه ۳۴ آمده است: سؤال: طبق بحثی که گذشت؛ آیا می‌توان گفت: حال که عین الوجود همان عین کمال و همان خداست، پس وجودهای مادون هم مقداری از خدا هستند؟ جواب: خیر؛ چون اگر دقت بفرمایید خداوند «جلّ جلاله» عین کمال است، پس هر چیزی که عین کمال نیست و دارای نقص است اصلاً خدا نیست، مضافاً بر این وجودهای مادون همه و همه معلول‌اند و خداوند هیچ جنبه معلولیتی ندارد. آری تمام مراتب مادون، در عین که هیچ جنبه استقلالی ندارند همه و همه آیات و نشانه‌های خداوند اند و لذا است که قرآن می‌فرماید: «فاینما تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» یعنی بر هر چه بنگری آن جا وجه الله است که همان جلوه‌ای از وجود مطلق باشد. نقد و اشکال: کسی که معتقد است: بین عین وجود و مخلوقات یگانگی است. (ص ۲۷) هیچ گونه دوگانگی بین خالق و مخلوق نیست. (ص ۲۷ و ۳۵) معلول در واقع وجود تنزل یافته علّت است. (ص ۳۲) علّت است که به صور مخلوقات تجلّی کرده. (ص ۲۷) یک وجود در صحنه است که مرتبه‌ی اعلاّی همان یک وجود خداست و مراتب پائین‌تر همان یک وجود، مخلوقات هستند. (ص ۲۸)

باید بپذیرد که مراتب مادون، مقداری از خدا هستند! همان گونه که در سؤال هم آمده بود، و البته در جواب، از پاسخ حقیقی طفره رفته و جزء خدا بودن ردّ نشده است، بلکه در جواب گفته شده: مراتب مادون، خدا نیستند! و این پاسخ در واقع، فرار از سؤال است، چرا که سؤال کننده نگفته بود: آیا مراتب مادون، خداست یا خدا نیست؟ تا این که در پاسخ گفته شود: خیر! مراتب مادون خدا نیست؛ بلکه از جزئیت اشیا نسبت به خدا سؤال شده بود که جواب آن هم گفته نشد. چرا که روشن است بر اساس مبانی کتاب، و بر اساس قواعد مسلم فلسفه و عرفان، در حقیقت تمامی مخلوقات و مراتب مادون، و تمام اشیا روی هم رفته را خدا می‌دانند ولی هر کدام به تنهایی را فقط مقداری از وجود خدا می‌دانند نه همه آن! چنان که تصریح می‌کنند: کَلِّ ما هو بسیط الحقیقة فهو بوحدته کَلِّ الأشياء.

«ملاصدرا: عرشیه، ۲۲۱». و مگویند: وما فی الـکون اُحدیة إلا اُحدیة المجموع. [۱۱] و در صحنه وجود هیچ احدیتی جز احدیت مجموع وجود ندارد! ... و هذا الاطلاق الحقیقی الاحاطی حائر للجمیع، ولا یشدُّ عن حیطة شیء. [۱۲] اطلاق حقیقی فراگیر، همه چیز را در بر دارد، و هیچ چیز از دایره وجود آن بیرون نیست. شک نیست که هیئت مجموعیه و صور احاطیهایی که اشیا راست برای آنها حقیقتی و رای این خصوصیات و احدیت جمع آنها نیست. [۱۳] فلسفه خود درباره علّت و معلول مگوید: العلة هي تمام المعلول. [۱۴] «علّت»، تمام و کمال معلول است، و تمام الشیء هو الشیء وما یفضل علیه. [۱۵] و «تمام بودن»، به معنای نفس همان شیء و زائد بر آن بودن است! و ابن عربی صریحاً مگوید: إنّ الاشیاء لم تفارق خزائنہا، و خزائن الاشیاء لم تفارق عندیة الحقّ تعالی، و عندیة الحقّ تعالی لم تفارق ذات الحقّ تعالی، فمن شهد واحدة من هذه الامور الثلاثة فقد شهد المجموع، وما فی الـکون اُحدیة إلا اُحدیة المجموع. [۱۶] اشیا، از خزائن خود جدا نشده‌اند. و خزائن اشیا، «نزد حق تعالی بودن» را وانگذاشته‌اند. و «نزد حق تعالی بودن»، از ذات حق تعالی مفارقت نجسته است. پس هر کس یکی از این امور سه‌گانه را مشاهده کند، هر سه را مشاهده کرده است. و در صحنه وجود هیچ احدیتی جز «احدیت مجموع» وجود ندارد. ملا هادی سبزواری مگوید: من لوازم الوجوب، التمامیة و فوق التمامیة بالنسبة إلی الوجودات الّتی دونه، و سیجیء أنّ تمام الشیء هو الشیء وما یفضل علیه؛ وأنّ البسیط کَلِّ الاشیاء دونه بنحو أعلى. [۱۷] از لوازم واجبالوجود بودن، تمامیت و فوق تمامیت نسبت به وجودات پایینتر از آن میباشد. و به زودی خواهیم گفت که «تمامیت یک چیز»، خود همان چیز میباشد و فزونیهایی بر آن. و نیز خواهیم گفت که: وجود بسیط (خداوند)، مساوی با تمامی اشیا و موجودات پایینتر از آن به نحو اعلی میباشد. آری بر اساس مبانی فلسفه و عرفان باید گفت که مراتب مادون را اگر به اصل وجودشان نظر کنیم و محدودیتشان را لحاظ نکنیم چیزی غیر از خدا نیستند، مانند موج و دریا، که وقتی به موج با محدودیتش نگاه می‌کنیم آن را موج، و فقط مقداری از دریا می‌بینیم؛ ولی اگر به اصل وجودش نگاه کنیم چیزی غیر از آب و دریا نمی‌باشد. کما این که خود کتاب «از برهان تا عرفان» نیز در شعری که در صفحه ۵۰ آورده است می‌نویسد: دریای کهن چو برزند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست و به همین خاطر که از نظر فلسفه و عرفان، مراتب مادون،

جزئی از خدا هستند گفته‌اند: بت پرستی چیزی غیر از خدا پرستی نیست. و اگر مسلمان که قائل به توحید است و انکار بت می‌نماید بدانستی و آگاه شدی که فی الحقیقة بت چیست و مظهر کیست و ظاهر به صورت بت چه کسی است، بدانستی که البتّه دین حق در بت پرستی است. «شرح گلشن راز، لاهیجی، محمد، ۶۳۹» مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است [۱۸] و به همین خاطر است که می‌گویند: وقتی موسی علیه السلام از مناجات کوه طور برگشت و دید مردم گوساله پرست شدند به برادرش هارون عتاب کرد و عتابش هم به هارون بدین جهت بود که تو چرا گوساله پرستی را انکار کردی و نفهمیدی گوساله پرستی چیزی غیر از خدا پرستی نیست چون عارف خدا را عین هر چیزی می‌داند. و چنان که می‌گویند: فکان موسی أعلم بالأمر من هارون لأنّه علّم ما عبده أصحاب العجل لعلمه بأنّ الله قد قضی ألاّ یعبدوا إلاّ إیّاه كما قال تعالی: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إیّاه» و ما حکم الله بشیء إلاّ وقع، فکان عبث موسی أخاه هارون لما وقع الأمر فی إنکاره و عدم اتّساعه، فإنّ العارف من یری الحقّ فی کلّ شیء بل یراه عین کلّ شیء. و در شرح عبارت فوق می‌گویند: بنابراین عتاب موسی برادرش هارون را از این جهت بود که هارون انکار عبادت عجل می‌نمود و قلب او چون موسی اتّساع نداشت، چه اینکه عارف حقّ را در هر چیز می‌بیند بلکه او را عین هر چیز می‌بیند. «ممدّ الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن زاده آملی، ۵۱۴» إنّ المعبود هو الحقّ فی أيّ صورة کانت، سواء کانت حسیّة کالأصنام أو خیالیّة کالجن أو عقلیّة کالملائکة. «شرح فصوص الحکم قیصری، ۵۲۴» در مورد آیهی شریفهی «فأینما تولوا فثمّ وجه الله» هم باید بگوئیم: معنایی که در کتاب بیان شده است قطعاً تحریف معنای قرآن کریم است، و برخلاف ضرورت عقل و برهان و دین می‌باشد. زیرا در مورد معنای آیهی شریفه بر اساس برهان و قواعد کتاب و سنت می‌توان گفت که منظور این است که خداوند متعال بر خلاف مخلوقات خود بوده، و دارای مکان نیست که کسی خیال کند اگر رو به قبله کند حتماً رو به خدا کرده است، و اگر پشت به قبله کند، پشت به خدا کرده است. بلکه به هر طرف که روی داشته باشید برای خداوند متعال یکسان است و خداوند سمیع و بصیر، نسبت به همه چیز و همه جا دانا و شنوا می‌باشد. ادامه دارد ... فصلنامه نورالصادق شماره ۸ □

دارالصادق اصفهان [۱]. تألیف اصغر طاهرزاده. [۲]. از جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حمید نصرالله زاده که در تحقیق و تدوین این جزوه همکاری نمودند قدردانی کرده و از ایشان تشکر می‌کنیم. [۳]. در مقاله‌ی اثبات توحید و بطلان وحدت وجود. [۴]. أعلم أنّ واجب الوجود بسیط الحقیقة غایة البساطة، و کلّ بسیط الحقیقة كذلك فهو کلّ الأشياء، فواجب الوجود کلّ الأشياء لا یخرج عنه شیء من الأشياء، و برهانه علی الاجمال: أنّه لو خرج عن هویة حقیقته شیء لکان ذاته بذاته مصداق سلب ذلك الشیء.

[اسفار، ۲/۳۶۸]. [۵]. شیخ طوسی، اقتصاد، ۲۴ و ۸۲ - خواجه نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، ۳۵ - ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ۷۶ - سیّد مرتضی، الشافی فی الامامه، ۱/۱۶۲؛ الانتصار، ۴۰۷ - ابن میثم بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، ۵۷ [۶]. المیزان، ۶/۱۰۳. [۷]. ثمّ إن من التکرّب ما یتّصف به الشیء بهویته الوجودیة من السلوب، و هو منفی عن الواجب بالذات. بیان ذلك: أنّ کلّ

هویت صحّ آن یسلب عنها شیء بالنظر إلی حدّ وجودها، فهي متحصّلة من ايجاب و سلب، كالانسان مثلاً هو إنسان و ليس بفرس في حاقّ وجوده، و كلّ ما كان كذلك فهو مرکّب من ايجاب هو ثبوت نفسه له و سلب هو نفي غيره عنه، ضرورة مغایرة الحیثیتین. فكلّ هویت یسلب عنها شیء فهي مرکّبة، و تنعکس النتيجة بعکس النقیض إلی أنّ كلّ ذات بسیطة الحقیقة فإنّها لا یسلب عنها کمال وجودیّ و الواجب بالذات وجودیحت لاسبیل للعدم إلی ذاته و لا یسلب عنه کمال وجودیّ، لأنّ كلّ کمال وجودیّ ممکن، فإنّه معلول مفاض من علّة و العلل منتهية إلی الواجب بالذات، و معطي الشيء لا یكون فاقداً له، فله (تعالی) كلّ کمال وجودیّ من غیر أن یدخله عدم، فالحقیقة الواجبة بسیط بحتة، فلا یسلب عنها شیء. (نهاية الحکمة، ۳۳۶). [۸]. رجوع شود به: نهاية الحکمة، الفصل الثاني من المرحلة الحادية عشرة، في اتحاد العالم بالمعلوم و هو المعنون عنه باتّحاد العاقل بالمعقول. [۹]. فما وضعناه أولاً أنّ في الوجود علّة و معلولاً بحسب النظر الجلیل قد آل آخر الأمر بحسب السلوك العرفاني إلی كون العلة منهما أمراً حقیقیّاً و المعلول جهة من جهاته، و رجعت علیة المسمّی بالعلّة و تأثیره للمعلول إلی تطوره بطور و تحيثة بحیثیة. (إسفار، ۲/۳۰۰). این که ما در ابتدای امر بنابر اندیشه بزرگ گفتیم که در صحنه وجود علّت و معلولي هست، به اقتضای سلوک عرفاني در پایان به آن جا کشانده شد که: از آن دو، تنها علّت، امر حقیقی است و معلول جهتي از جهات آن میباشد، و علیت و تأثیر آن چیزی که علّت نامیده شده است به دگرگون شدن و جهات مختلف پیدا کردن خود او بازگشت، نه به این که معلول چیزی غیر از آن و جدا از آن باشد! [۱۰]. چون به دقت بنگری آن چه در دار وجود است و خوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است. (ممدّ الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن زاده آملی، ۱۰۷). امکانات باطلة الذوات هالکة الماهیات أزلاً و أبداً و الموجود هو ذات الحقّ دائماً و سرمداً (أسفار، ۲/۳۴۰)؛ فحقائق امکانات باقیة علی عدمیتهأ أزلاً و أبداً. (أسفار، ۲/۳۴۱). [۱۱]. ابن عربی، کتاب المعرفة، ۲۹-۳۰. [۱۲]. حسنزاده آملی، حسن، تعلیقات کشف المراد، ۵۰۲. [۱۳]. حسنزاده آملی، حسن، وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، ۶۴-۶۶، انتشارات تشیع - چاپ اول، ۱۳۷۹. [۱۴]. طباطبایی، محمد حسین: نهاية الحکمة، ۱۶۹. [۱۵]. طباطبایی، محمد حسین: نهاية الحکمة، ۱۷۷. [۱۶]. ابن عربی: کتاب المعرفة، ۲۹-۳۰. [۱۷]. سبزواری، ملاهادی: حاشیه اسفار، ۱/۱۴. [۱۸]. شرح گلشن راز، لاهیجی» با تشکراً!

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این حرف جدیدی نیست. آری! جریان‌های مخالف فلسفه، از همین حرف‌ها زده‌اند. حضرت امام در نوشتاری که تحت عنوان «منشور روحانیت» مطرح فرمودند، بلای این نوع تحجّر را به ما گوشزد کرده‌اند در حدّی که به گفته حضرت امام ظرفی که فرزند ایشان آب خورده بود، آن را نجس می‌دانستند و آب کشیدند حضرت امام «رضوان الله علیه» در شرح حدیث دوازدهم در کتاب چهل حدیث می‌فرمایند: نظر در ذات برای اثبات وجود توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء

الهی است و هیچ کتابی از کتب حکما و متکلمین بیشتر از کتاب کریم الهی و کتب معتبره ی اخبار مثل «اصول کافی» و «توحید صدوق» غور در اثبات ذات و اسماء و صفات ننموده. لیکن مصیبت در آن است که در قرون اخیر بعضی جاهلان در لباس اهل علم پیدا شده که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود، نظر در معارف را که غایت مقصد انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل بیت (علیهم السلام) مشحون از آن است را حرام شمرده و هر ناسزایی و تهمت‌ی را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه ی کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده و از او اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست؟ متشبت شود بر حدیث «لا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ». این بیچاره ی جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آنکه گمان کرده حکماء تفکر در ذات می کنند، با آنکه تفکر در ذات را و اکتِنَاهِ آن را ممتنع می دانند و این خود یکی از مسائل مبرهنه ی آن علم است. و دیگر آنکه معنی حدیث را ندانسته گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود. [۱].

می دانید که دعوای بین اخباریون و حکماء چیز جدیدی نیست و بنده هم بنا ندارم وارد این دعوای ها شوم بحمد الله اساتید بزرگی در میدان هستند. تنها برای این که سوال شما را بی جواب نگذاشته باشم و وارد یک بحث فنی هم نشوم نوشته آقای حسن قربانی را تقدیم می کنم. «اسلام چه گوهریست که به دلیل انطباقش بر حقایق نظام تکوین و فطرت انسانی، در مواجهه با دشمنان خود می فرماید: «قل هاتوا برهانکم»؟ به راستی مکتبی که انسانها را دائماً به تفکر و تعقل دعوت کرده و از منکرین خود برهان طلب می کند، خود با چه برهان عقلی به سؤالات آنها پاسخ می دهد؟ ابرمرد دوران غیبت امام معصوم (عج)، امام خمینی (ره)، در سن حدود ۶۰ سالگی پس از یک عمر کسب معارف، خودسازی و سیر و سلوک الی الله و نوشتن انواع کتابهای عمیق فقهی، فلسفی، عرفانی از جمله تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، سرالصلوة، رساله لقاءالله و حاشیه بر اسفار اربعه، پای در میدان مبارزه با طاغوت نهاد و شجره ی طیبه ای به نام انقلاب اسلامی را که اولین ثمره اش، نظام جمهوری اسلامی ایران بود بنا نهاد اما به واقع، عظیم تر از تغییر ساختار سیاسی در ایران، انقلاب معرفتی آن حکیم الهی بود. سرگذشت عرفا و حکمای بزرگ الهی ملامال از سختی ها و فشارهای جانسوز است. از سر بر دار شدن منصور حلاج و شیخ شهاب الدین سهروردی، تا به آتش کشیده شدن عین القضات همدانی، تا تبعید صدر المتألهین ملا صدرای شیرازی به کهک قم، تا متهم شدن به صوفی گری اولیائی همچون حاج میرزا علی آقا قاضی طباطبائی و اقدام نافرجام به قتل ایشان، تا تبعید عارف بیداردل سید حسن مسقطی از نجف اشرف، تا فحاشی و دشنام ها به امثال علامه طباطبائی و علامه حسن زاده آملی. علامه حسن زاده آملی (حفظه الله) در کتاب «گفتگو با علامه حسن زاده آملی» می فرماید: «روزی مرحوم علامه طباطبائی را در خیابان زیارت کردم و در معیت ایشان، تا درب منزلشان رفتم. به درب منزل که رسیدیم ایشان تعارف کردند. عرض کردم مرخص می شوم. ایشان، در پله بالا ایستاده بودند

و من پایین بودم و رو به من کردند و گفتند: حکمای الهی این همه فحشها را شنیدند، سنگ حوادث را خوردند، قلمها به دشنام و بدگویی آنها پرداختند. این همه فقر و فلاکت و بیچارگی را از تبلیغات سوء کشیدند. گاهی به "کهک" بسر می بردند و گاهی ... با این همه حقایق را در کتابهایشان نوشتند و گفتند: آقایانی که به ما بد گفتید و فحش دادید و زندگی را در کام ما تلخ کردید و مردم را علیه ما شورانیدید، حرف این است و حق این است که نوشته ایم و برای شما گذاشته ایم، حال هر چه می خواهید بگویید. آنها حرف حقشان را نوشتند و برای نفوس مستعد به یادگار گذاشتند و تمام تلاش این هست که منطق وحی را بفهمیم.» آنگاه که سید روح الله موسوی خمینی، در اولین سال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جلسه ی تفسیر فلسفی عرفانی خود از سوره ی مبارکه ی حمد را به دلیل برخی اعتراض های تفرقه افکنانه نتوانست بیش از پنج جلسه ادامه دهد، حقیقت این اندیشه ی غالب در طول تاریخ بیشتر خودنمایی کرد. آن حکیم الهی و عارف کامل، در تاریخ ۱۱ دی ماه ۶۷، یعنی تنها چند ماه قبل از پایان عمر مبارکش، پیامی به میخائیل گورباچف، رهبر بزرگترین دولت ملحد جهان، از طریق شاگرد محضر فلسفی عرفانی مرحوم علامه طباطبائی، آیت الله جوادی آملی ارسال کرده و آنان را به اسلام دعوت می کنند. اما ایشان کافران را با چه براهینی به اسلام فرا می خوانند؟ در این پیام آمده است: «انسان می خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است. اگر جنابعالی میل داشته باشید در این زمینه ها تحقیق کنید، می توانید دستور دهید که صاحبان اینگونه علوم علاوه بر کتب فلاسفه غرب در این زمینه، به نوشته های فارابی و بوعلی سینا - رحمة الله علیهما- در حکمت مشاء مراجعه کنند، تا روشن شود که قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است نه محسوس؛ و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هرگونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس، و نیز به کتابهای سهروردی - رحمة الله علیه- در حکمت اشراق مراجعه نموده، و برای جنابعالی شرح کنند که جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزه از حس می باشد نیازمند است؛ و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش مبرا از پدیده حسی است. و از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدرالمتألهین - رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع النبیین والصالحین- مراجعه نمایند، تا معلوم گردد که: حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده، و هرگونه اندیشه از ماده منزه است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد. دیگر شما را خسته نمی کنم و از کتب عرفا و بخصوص محی الدین ابن عربی نام نمی برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در اینگونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر ز موی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۲۳) آن فیلسوف کبیر، کمتر از دو ماه بعد در تاریخ سوم اسفند ماه ۶۷، در نامه ای به روحانیون و طلاب حوزه علمیه که به منشور روحانیت معروف شد، دردمندانه اینچنین نوشت: «عده ای مقدس نمای واپسگرا همه چیز را حرام می

دانستند و هیچ کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختیهای دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهرا فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و درسیاست و حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش بیارد و الا عالم سیاست و روحانی کاردان و زیرک، کاسه ای زیر نیم کاسه داشت و این از مسائل رایج حوزه ها بود که هر کس کج راه می رفت متدینتر بود. یاد گرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک بشمار می رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خردسالم، مرحوم مصطفی از کوزه ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می یافت، وضع روحانیت و حوزه ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد واقعی حوزه ها را حفظ نمود.» پس از این مجاهدت معرفتی امام برای شکستن جو مخالفت با عرفان و فلسفه الهی، اخیراً جریانی از دینداران، متأسفانه به هر دلیلی، تردیدهایی در باب فلسفه و عرفان اسلامی به راه انداختند و بسیاری را دچار شبهه نمودند. سفر تاریخی فرزند خلف امام خمینی، حضرت امام خامنه ای (مد ظله العالی) به شهر مقدس قم و سخنان صریح، شفاف و مکرر ایشان در این باب که حاکی از اهمیت موضوع است، حجت را بر همه ی مؤمنین تمام کرد. ایشان در جمع مردم قم اینگونه از امام بزرگوار یاد کردند:

«همه ی دنیا بدانند این انقلاب، یک انقلاب دینی و مذهبی است؛ هیچ تفسیر به رأیی، هیچ تفسیر مادی ای از این انقلاب نمی شود کرد؛ خاستگاهش قم است؛ رهبرش یک فقیه، یک فیلسوف، یک عالم بزرگ، یک روحانی معنوی است. شناسنامه ی انقلاب، اینجور در همه ی دنیا شناخته شده است.» و در جمع طلاب حوزه ی علمیه فرمودند: «اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب راکد.» «امروز حوزه نباید در صحنه های متعدد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غائب باشد. این همه سؤال در دنیا و در مسائل گوناگون مطرح است؛ پاسخ حوزه چیست؟ نه باید غائب باشد، نه باید منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نوبه نو لازم است که دارد مثل سیل در دنیا مطرح می شود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید. جواب شما باید ناظر باشد به این نیاز، و نیز ناظر باشد به پاسخهایی که مکاتب و فرقه های گوناگون می دهند. اگر از جوابهای آنها غافل باشید، پاسخ شما نمی تواند کار خودش را انجام دهد. باید پاسخ قوی، منطقی و قانع کننده بیاورید وسط.

باید پاسخها در دنیا مطرح شود. دائم بایستی صادرات قم - همان طور که عرض کردیم، این قلب معرفتی دنیای اسلام - پمپاژ بشود.» «یک مسئله، مسئله ی درس فلسفه و رشته ی فلسفه است. توجه بکنید؛ اهمیت فقه و عظمت فقه نباید ما را غافل کند از اهمیت درس فلسفه و رشته ی فلسفه و علم فلسفه؛ هر کدام از اینها مسئولیتی دارند. رشته ی فقه مسئولیتی دارد، فلسفه هم مسئولیتهای بزرگی بر

دوش دارد. پرچم فلسفه‌ی اسلامی دست حوزه‌های علمیه بوده است و باید باشد و بماند. اگر شما این پرچم را زمین بگذارید، دیگرانی که احیاناً صلاحیت لازم را ندارند، این پرچم را برمی‌دارند؛ تدریس فلسفه و دانش فلسفه می‌افتد دست کسانی که شاید صلاحیتهای لازم را برایش نداشته باشند. امروز اگر نظام و جامعه‌ی ما از فلسفه محروم بماند، در مقابل این شبهات گوناگون، این فلسفه‌های وارداتی مختلف، لخت و بی‌دفاع خواهد ماند. آن چیزی که می‌تواند جواب شماها را بدهد، غالباً فقه نیست؛ علوم عقلی است؛ فلسفه و کلام. اینها لازم است. در حوزه، اینها رشته‌های مهمی است. رشته‌ی مهم دیگر، تفسیر است؛ انس با قرآن، معرفت قرآنی. ما نباید از تفسیر محروم بمانیم. درس تفسیر مهم است، درس فلسفه مهم است؛ اینها رشته‌های بسیار باارزشی است.» «امروز در همه‌ی دنیا اینجور است که وضع نظام مادی و فشار مادی و مادیت، جوانها را بی‌حوصله می‌کند؛ جوانها را افسرده می‌کند. در یک چنین وضعی، دستگیر جوانها، توجه به معنویت و اخلاق است. علت اینکه می‌بینید عرفانهای کاذب رشد پیدا می‌کند و یک عده‌ای طرفشان می‌روند، همین است؛ نیاز هست. جوان ما در حوزه‌ی علمیه - جوان طلبه؛ چه دختر، چه پسر - نیازمند تهذیب است. ما قله‌های تهذیب داریم. در همین قم، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، مرحوم علامه‌ی طباطبائی، مرحوم آقای بهجت، مرحوم آقای بهاء‌الدینی (رضوان الله تعالی علیهم) قله‌های تهذیب در حوزه بودند. رفتار اینها، شناخت زندگی اینها، حرفهای اینها، خودش یکی از شفاف‌بخش‌ترین چیزهائی است که میتواند انسان را آرام کند؛ به انسان آرامش بدهد، روشنائی بدهد، دلها را نورانی کند. در نجف بزرگانی بودند؛ سلسله‌ی شاگردان مرحوم آخوند ملاحسینقلی تا مرحوم آقای قاضی و دیگران و دیگران؛ اینها برجستگانند. به نحله‌های فکری و عرفانی اینها هم کاری نداریم. در اینجا مسئله، مسئله‌ی نظری نیست. بعضی‌ها نحله‌های مختلفی هم داشتند. مرحوم سید مرتضی کشمیری (رضوان الله تعالی علیه) یکی از اساتید مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی است؛ اما نحله‌ی فکری اینها بکلی از هم متفاوت است. ایشان از داشتن یک کتابی بشدت منع میکنند، ایشان به آن کتاب عشق می‌ورزد؛ منافاتی ندارد. همین بزرگانی که در مشهد بودند، مردمانی بودند که ما اینها را به تقوا و طهارت و پاکیزگی شناختیم؛ مرحوم حاج میرزا جواد آقای تهرانی، مرحوم حاج شیخ مجتبی و امثال ایشان؛ اینها هم همین جورند. عمده این است که این دل‌زنگار گرفته را یک زبان معنوی، یک سخن برخاسته‌ی از دل شفا ببخشد و این زنگار را برطرف کند. بنابراین ما اینجا بحث عرفانهای نظری را نداریم.» به فرموده علامه حسن زاده آملی، فلسفه تفسیر برهانی قرآن کریم و عرفان تفسیر انفسی قرآن کریم است. ایشان در رساله شریف «صد کلمه در معرفت نفس» می‌فرماید: «آن که انسان کامل است، به تعبیر عارف، مبین حقایق اسماء است. فیلسوف گوید: فیلسوف کامل امام است، که فلسفه، علم به حقایق اشیاء است و اشیاء اسماء عینی اند. قرآن کریم فرماید: و علم آدم الأسماء کلها، و کل شیء احصیناه فی إمام مبین. پس قرآن و عرفان و برهان را از یکدیگر جدایی نیست.» اکنون به حول و قوه الهی، انقلاب عظیم معرفتی به رهبری امام خمینی در حال به بار نشستن است و سخنان شاگرد اول مکتب ایشان، امام خامنه‌ای

حکیم در شهر مقدس قم همه ی سدهای فراروی اسلام ناب محمدی را شکسته و نویدبخش برپایی
بنای عظیم تمدن اسلامی جهانشمول است. إن شاء الله به امید آن روز»

موفق باشید